



## مدافع حرمی که پیش از شهادت برای خودش مجلس ترحیم گرفت

افزاده شیک‌پوشی بود، با اینکه می‌توانست انتخاب‌های دیگری برای زندگی‌اش داشته باشد، اما چون از بچگی شیفته راه شهدا بود مسیر دفاع از حرم عمه سادات را انتخاب کرد.

افزاده شیک پوشی بود، با اینکه می‌توانست انتخاب‌های دیگری برای زندگی‌اش داشته باشد، اما چون از بچگی شیفته راه شهدا بود مسیر دفاع از حرم عمه سادات را انتخاب کرد.

خبرگزاری فارس \_ گروه حماسه و مقاومت: ماه اردیبهشت برای او ماه تولد و رهایی بود. آخرهای روزهای جنگ به دنیا آمد؛ یعنی دومین روز از دومین ماه سال ۶۷. پدرش از پاسداران دفاع مقدس بود. برای همین پدرش از بچگی الگوی رفتاری‌اش شد. سعی می‌کرد مثل پدرش رفتار کند، مثل پدر بیوشد و مثل پدر پاسدار باشد.

تازه توانسته بود قدم‌های کوچکش را بردارد و کلماتی کوتاه بر زبان جاری کند. تلویزیون بازگشت اسرا را نشان می‌داد. تاتی تاتی رفت و دست مادرش را گرفت و گفت: بیا، گریه کن! آمدند. چون وقتی تلویزیون آزادگان را نشان می‌داد مادرش گریه می‌کرد. وقتی کمی بزرگ‌تر شد با دوستانش یک تیم تشکیل داد و با پول توجیبی‌هایشان مقداری آذوقه تهیه می‌کردند و برای حاشیه نشینان شهرشان می‌بردند.

در دهه ۷۰ و دهه ۸۰ در تمام مراسم‌های شهدای تبریز شرکت می‌کرد. در واقع او پای ثابت همه مراسم‌های مزین به نام شهدا بود. شر و شور بودن و یک جا بند نشدن آقا صادق هم حتی در دوران آموزشی نظامی‌اش هویدا بود چون کلاً بچه شلوغی بود و در چارچوب‌ها قرار نمی‌گرفت. برای همین بارها در مدت دوره آموزشی توبیخ شده بود.

در زمان فتنه ۸۸، پدرش فرمانده سپاه ناحیه تبریز بود. در آن زمان حال و هوای شهر کمی تغییر کرده بود. پدرش بسیجیان و پاسداران را به مأموریت می‌فرستاد تا اینکه پدر بزرگش رو به پدرش کرد و گفت: چرا پسر خودت را نمی‌فرستی؟! الان احتمال هر خطری هست. بی‌درنگ رو به صادق کرد و گفت: آماده شو که همراه با یک تیم به مأموریت بروی.

جانبازی یک آفازاده در فتنه ۸۸

گفت: چشم بابا. خیلی ذوق داشت که برای مأموریت می‌رود. پدر که نگاهی به پسر رشیدش کرد، به دلش افتاد که شاید در این مأموریت زخمی برگردد. صلواتی فرستاد و به ائمه متوسل شد تا دلش آرام شود. همین هم شد. چند ساعت بعد با دست باندپیچی شده در کنار پدر قرار گرفت. جراحی دستش بعد از چند هفته آن قدر زیاد شد که مجبور شد عمل کند. هزینه عملش را سپاه پرداخت کرد. اما چند ماه بعد از بهبودی، هزینه عمل را داخل پاکت قرار داد و تحویل مسؤلش داد و گفت نمی‌خواهم به بیت المال مدیون باشم.

می‌خواست داماد حضرت زهرا (س) باشد

یک روزی به مادرش گفت: برایم همسری انتخاب کن که از سادات باشد. همین یک شرط را گذاشت. انگار تمام اتفاق‌های زندگی‌اش باید در اردیبهشت ماه رخ می‌داد. اول اردیبهشت ماه سال ۹۱ به خواستگاری محدثه سادات رفتند که زن عمومی‌اش واسطه این خواستگاری بود. جلسه اول خواستگاری بسیار ساکت بود. در پاسخ به سؤال عروس خانم گفت: هیچ وقت عصایی نمی‌شوم و با یک صلوات خودم را آرام می‌کنم. پاسخی که عروس خانم را به تعجب وا داشت که مگر می‌شود. هر چند در آن جلسه کم صحبت کرد، اما از سختی‌های شغل پاسداری گفت تا محدثه سادات با آگاهی کامل جواب دهد.

کتابی که باعث بحث میان عروس و داماد شد

کتاب «دا» محور بحث‌های عروس و داماد در جلسه دوم خواستگاری بود. انگار اصل موضوع را یادشان رفته بود. آقا صادق که دیگر مطمئن شده بود جواب عروس خانم بله هست، از آرزوی‌اش گفت که دوست دارد همسرش مانند همسر شهید تجلایی برایش در لحظه عقد از خداوند شهادت بخواهد. روز آزادسازی خرمشهر را برای عقد انتخاب می‌کنند و ۳۴ روز بعد از خواستگاری پای سفره عقد نشستند. قبل از عقد هم مدام به عروس خانم می‌گفت: یادت نرود برای شهادت من دعا کنی.

البته عروس خانم هر چند در لحظه عقد دعا کرد، اما باز مردد بود. فردای روز عقد که پنج شنبه بود همراه با هم به گلزار شهدا رفتند. محدثه سادات در دلش نیت کرده بود اگر اسم صادق را در میان اسامی شهدا پیدا کند. حتماً از ته دل برای تحقق آرزوی همسرش دعا کند. هنوز چند قدمی نرفته بود که چشمش به اسم صادق افتاد، فاتحه ای خواند و قطرات اشک بر گونه اش جاری شد.

از آن دسته مردهایی نبود که مناسبت های زندگی اش یادش برود. گاهی که همسرش مناسبتی را یادش می رفت، او یادش بود. البته همیشه کادوهای بی مناسبت زیاد می خرید. از بس به گل و گیاه علاقه داشت. یکی از اتاق های خانه را تبدیل به گلخانه کرده بود.

آقا صادق متخصص در رشته های مختلف ورزشی است

کارشناس تربیت بدنی بود. در رشته های راپل، غواصی، غریق نجات، فایقرانی، کاراته، راگبی، مربیگری و داوری فوتبال، پاراگلایدر و سقوط آزاد هم آورد نداشت. به همین خاطر میان دوستانش معروف بود که صادق متخصص رشته و غیره ورزش است. معتقد بود سرباز امام زمان (عج) باید همه فن حریف باشد تا بتواند خواسته امامش را اجابت کند.

نامه به شرط نخواندن!

وقتی آقا صادق به مأموریت می رفت همسرش برایش نامه می نوشت و در قسمتی از چمدان می گذاشت تا ببیند. وقتی آقا صادق برای اولین بار به کربلا رفت. ۲ نامه نوشت که از او خواسته بود یکی را در بین الحرمین رو به حرم حضرت ابوالفضل (ع) از طرفش بخواند و نامه دیگر را روز اربعین بدون اینکه بخواند در ضریح امام حسین (ع) بیاندازد. وقتی آقا صادق از پیاده روی اربعین برگشت، رو به همسرش گفت: باور نداشتم از ته دل این طوری برایم طلب شهادت از امام حسین (ع) داشته باشی. در آنجا محدثه سادات فهمید که بله! آقا صادق بر خلاف همیشه، متن نامه را خوانده است که نوشته بود: «آقا جان تو را به جان خاورت زینب (س) قسم می دهم... واسطه شوی در نزد حق تعالی. صادق، پاره تنم در مسیر تو قدم گذاشته و به تو می سپارمش! آقا جان آرزوی شهادت در سر دارد...».

آقازاده شیک پوش مدافعان حرم

همسرش هم وقتی این قدر تب و تاب آقا صادق برای شهادت را می دید، به او می گفت: الهی شهید بشی و همنشین سیدالشهدا (ع) شوی. اما آقا صادق در جواب می گفت: من خود خدا را می خواهم.

زیاد خشک مقدس نبود. به واجباتش عمل می کرد. با اینکه یک آقازاده شیک پوش و بچه محله بالای شهر تبریز بود و تمکن مالی داشت و انتخاب های زیادی پیش روی زندگیش بود. اما مسیر مدافع حرم را انتخاب کرد. در واقع توانسته بود با جعل عنوان و اسم مستعار پدر به سوریه برود.

همراهی یک شهید ۲ روز قبل از شهادت یک مدافع حرم

در میان شهدا، ارادت خاصی به شهید محمودرضا بیضایی (اولین شهید مدافع حرم تبریز)، شهید تجلایی و شهدای غواص داشت. اواخر زندگی اش ارتباط خوبی با خانواده شهید حامد جوانی داشت. برای اینکه پدر و مادر شهید بر سر مزار پسرشان راحت باشند. یک صندوق برایشان درست کرده بود. این ارتباط حتی در اولین و آخرین بار اعزامش هم وجود داشت. روز پدر از سوریه با پدر شهید حامد جوانی تماس گرفت و روز پدر را از طرف شهید تبریک گفت. وقتی پدر شهید از او پرسید از کجا تماس گرفتی؟ گفت: من در دلامه و در کنار حامد هستم!

پدر شهید بعدها گفت: از این جمله آقا صادق خیلی تعجب کردم، زیرا حامد در لاذقیه شهید شده و تا دلامه فاصله زیادی وجود دارد، در حالی که او گفت ما کنار هم هستیم! وقتی ۲ روز بعد خبر شهادت آقا صادق را شنیدم تازه متوجه منظورش شدم که چرا گفت در کنار حامد هستیم.

## جلسه ترحیم قبل از شهادت با یک مهمان

با اتفاقات سوریه بی ثابی هایش بیشتر شد. با اینکه همسرش می دانست دیر یا زود به سوریه اعزام می شود، دل تو دلش نبود. برای خودش قبل از رفتن آقا صادق مجلس ترحیم برگزار می کردند که جز خودش، آقا صادق و خدا هیچ شرکت کننده ای نداشت. محدثه سادات اشک می ریخت و آقا صادق از نبودن هایش سخن می گفت. اولین و آخرین اعزام آقا صادق ۹ اسفند ماه سال ۹۴ بود. آن روز برای خرید تجهیزات راهی تهران شد و خانواده او را با سینی آب و قرآن بدرقه کردند.

## رمز موفقیت یک مدافع حرم

آقا صادق در سوریه مانند پدرش در دفاع مقدس، مأمور اطلاعاتی بود. چندین عملیات را شناسایی کرده بود و نقشه داعش را بر آب کرده بود. یکی دو روز در میان با خانواده اش تماس می گرفت. آخرین تماسش هم روز سوم اردیبهشت ماه سال ۹۵ بود. ۵۷ روز در مأموریت بود که روز پنجاه و هفتم به آرزویش رسید. آقا صادق وصیت کرده بود در مراسم تشییع کسی لباس مشکی نپوشد و بر روی تشییع کنندگانش نقل و نبات بپاشند. این اخلاص و انرژی آقا صادق برای شهدا توانست راهگشای زندگی او باشد و در آخر هم با همراهی شهدا به شهادت رسید.

## درباره شهید

شهید صادق عدالت اکبری متولد دوم اردیبهشت ماه سال ۶۷ است. دوران دبیرستان را در دبیرستان مکتب الحسین سپاه گذراند. در فتنه ۱۳۸۸ جانباز شد. در سال ۱۳۸۹ به عضویت سپاه پاسداران در آمد. در اسفند ماه سال ۱۳۹۴ به سوریه رفت و همزمان با سالروز شهادت حضرت زینب (س) در چهارم اردیبهشت ماه سال ۹۵ در محور عزیزه حلب در عمق خاک جبهه النصره منطقه دلامه به فیض شهادت رسید. مزارش در گلزار شهدای وادی رحمت تبریز میعادگاه عاشقان به ایثار و شهادت است.